

## بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1387/02/10

موضوع: مباحثی پیرامون اقوال فقهای شیعه در شهادت ثلثه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله ... به نوعی بدعت در اذان است. آنچه در اصول اذان است دو مرتبه شهادتین و دو مرتبه شهادت بر وحدانیت حق است. کتابی با موضوع مصطلحات فقهی است که ظاهراً «قلعکی» آن را نوشته است. ایشان هم در حکم و معنا زیبا آورده است.

ایشان ابتدا عبارت «صاحب جواهر» را نقل می‌کند که ایشان در توضیح ترجیع می‌گوید:

«والمراد به تکریر الشهادتین مرتین آخرین»

جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، نویسنده: نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، ج 9، ص 110، باب فی کراهة

الترجیع فی الأذان

ایشان سپس عبارت «شهید اول» را می‌آورد که عبارت چنین است:

«تکرار الشهادتین مرتین برفع الصوت بعد فعلهما مرتین بخفض الصوت أو برفعیین أو بخفضیین»

البيان (ط.ج.)، نویسنده: الشهید الأول، ص 141، باب الأول: فی المؤذن

بعد ظاهراً «صاحب جواهر» یا «علامه» در رابطه با قضیه ترجیع می‌گوید: اگر ترجیع بقصد اعلام مجدد باشد اشکالی ندارد.

این حرف به این معناست که شهادتین را در اذان گفته است، سپس برای اینکه مردم را بیشتر اعلام کند و بیشتر توجه بدهد که به طرف نماز بیایند اشکالی ندارد.

همانطور که آقایان در نماز جماعت فتوا دادند که اگر امام جماعت تکبیرها را بلند بگوید به طوری که هم امام باشد هم مکبر باشد مبطل است، اما اگر به قصد نماز تکبیر بگوید که رفع صوت آن برای اعلام باشد اشکالی ندارد.

عزیزان دقت کنند که اگر امام جماعت تکبیرها را بلند بگوید، به طوری که بلند گفتن به این قصد باشد که مردم پشت سر متوجه شوند سجده و رکوع را با هم اشتباه نگیرند اشکالی ندارد. حال اگر هم تکبیر و هم بلند گفتن به قصد اعلام باشد مبطل نماز است.

آقایان در ترجیع هم همین فتوا را دادند که اگر ترجیع به قصد اعلام به دیگران باشد تا حضور بیشتری در نماز داشته باشند اشکال ندارد، اما اگر ترجیع به قصد ورود باشد اشکال دارد.

«صاحب جواهر» عبارت «شهید اول» را در کتاب «بیان» می‌آورد و ما به آن حرفی نمی‌زنیم، اما به نظر می‌رسد این عبارت خیلی صحیح نیست و خودشان هم توضیح ندادند که می‌گویند:

**«تکرار الشهادتین مرتین برفع الصوت بعد فعلهما مرتین بخفض الصوت»**

به معنای این است که من شهادتین را با صدای آرام در اذان بگویم، سپس صدای خود را بلند کنم. اگر بلند کردن صدا به قصد اعلام باشد، در همان اول که شهادتین را می‌گویند بلند می‌گویند.

به علاوه گاهی اوقات مؤذن در مسجد اذان می‌گوید که در آنجا اصلاً «رفع الصوت» و «خفض الصوت» معنا ندارد، زیرا تا اندازه که برایش مقدور است دستش را روی گوشش می‌گذارد و اذان می‌گوید.

اگر مؤذن بالای مأذنه هم باشد «رفع الصوت» و «خفض الصوت» به هیچ وجه معنا ندارد. تنها منحصر به این است که امام جماعتی مؤذن ندارد و خودش می‌خواهد اذانش را بگوید.

وقتی که بخواهد اذان بگوید چه لزومی دارد که تنها شهادتین را به قصد اعلام بلند بگوید و از ابتدا بلندتر می‌گوید. همچنین اگر بخواهد بگوید، بلندتر گفتن «الله اکبر» تأثیر بیشتری دارد تا اینکه بخواهد شهادتین را بلند بگوید.

چه خصوصیتی دارد در فصول اذان ما شهادتین را چهار بار بگوییم که دو بار آن به قصد اذان خودمان و دو مرتبه هم برای اعلام دیگران نباشد.

این بحث یکی از مباحث پیچیده فقهی است. اگر مراجعه کنید می‌بینید که بسیاری از آقایان به اجمال گذراندند و رفتند. «صاحب جواهر» هم زمانی که اقوال را می‌آورد، می‌نویسد:

«و کیف کان»

هرچه می‌خواهد باشد.

جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، نویسنده: نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، ج 9، ص 110، باب فی کراهة

الترجیع فی الأذان

معنای حرف ایشان این است که ما دلیلی بر مشروعیت ترجیع نداریم. غالباً فقها شهادت ثالثه را بعد از ترجیع آوردند، بدون اینکه معنایی برای ترجیع داشته باشند. بنده در این خصوص جستجو کردم و از میان پنجاه کتاب فقهی دو یا سه مورد معنا برای ترجیع پیدا کردم.

معمولاً آقایان شهادت ثالثه را می‌آورند و در مورد ترجیع بحث می‌کنند و می‌گویند که ترجیع حرام و بدعت است و «ادخال ما لیس من الاذان فی الاذان» است. سپس می‌گوید:

«و كذلك الشهادة الثالثة»

بعضی از آقایان به این صورت آوردند. «مرحوم صاحب ریاض» وقتی که می‌خواهد ترجیع را مطرح کند، می‌گوید:

«التشريع المحرم هو أن يعتقد مكلف شرعة شيء من دون استناد إلى شيء»

شخص بدون اینکه آیه‌ای، حدیثی، اجماعی یا اقوالی باشد از نزد خود چیزی را در داخل اذان اضافه کند.

ما در ترجیع روایت، حدیث، آیه یا قولی از اقوال فقها نداریم.

«أما مع الإستناد إلى سبب فلا يكون بدعة»

اگر ما چیزی را استناداً به سببی در اذان بیفزاییم، دیگر بدعت نیست.

«و منه يظهر جواز زيادة أن محمدا و آله إلى آخره و كذا عليا ولي الله»

حکم شهادت ثالثه از بحثی که در رابطه با ترجیع کردیم روشن می‌شود.

«مع عدم قصد الشرعية في خصوص الاذان»

شهادت ثالثه بگوید، اما به قصد مشروعیت در اذان نگوید.

شهادت ثالثه را به قصد اینکه مخصوص در اذان آمده نگوید و تنها به قصد اینکه فعلی است که مرضی شارع است و شهادت حق است و علی بن ابی طالب ذاتاً استحقاق چنین شهادتی را دارد، بگوید. ایشان می‌خواهد مقداری ترقی کند، به همین خاطر می‌گوید:

«بل استفاد من بعض الأخبار استحباب الشهادة بالولاية بعد الشهادة بالرسالة»

ما می‌توانیم از بعضی اخبار استفاده کنیم که شهادت ثالثه استحباب شرعی هم دارد.

رياض المسائل فى تحقيق الأحكام بالدلائل (ط- القديمة)، نویسنده: حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ج 1، ص

151، باب [کیفیه الأذان و الإقامة و فصولهما]

به این معنا که قصد ورود در اذان استناداً به این اخبار هیچ اشکالی ایجاد نمی‌کند. سپس به قول «مرحوم نراقی» در کتاب «مستند الشیعه» می‌رسیم.

دیروز عرض کردم که «مرحوم نراقی» علی‌رغم اینکه مقداری حالت شبه اخباری دارد، در مباحث فقهی بسیار توانمند است. ایشان وقتی وارد مباحث فقهی می‌شود، بسیار عالی و زیبا مطالب را بیان می‌کند.

شاید کتاب «مستند الشیعه» قابل مقایسه با کتاب «صاحب حدائق» و «مرحوم بحرانی» نیست. کتاب «حدائق» با کتاب «مستند الشیعه» از نظر علمی، از نظر دقت و از نظر عمق قابل مقایسه نیستند.

مبنای «مرحوم نراقی» بر این است که بررسی کردنشان خیلی زیاد نسبت به اسانید روایات این بزرگواران ارادتی ندارد. حتی المقدور ولو از پریدن کلاغ هم انسان به روایت قرینه داشته باشد، آقایان بدان نمی‌آید که استناد کنند.

البته عزیزان در نظر داشته باشند که ما از میان دوازده یا سیزده هزار راوی که در کتب روایی خود از جمله کتاب «اربعه» و «وسائل الشیعه» داریم، ما نسبت به هزار و دویست مورد آن توثیق داریم.

حال اگر هشتصد مورد از راویان هم تضعیف شده باشند تکلیف دو هزار راوی روشن است، اما ده هزار راوی از راویان ما بلا تکلیف هستند. آن‌ها نه توثیقی دارند و نه تضعیفی دارند، همچنین الی ماشاءالله روایت از این حضرات در کتب روایی شیعه است.

تکلیف فقیه در اینجا چیست؟! اگر تمام فروع فقهی را استنادا به روایات همین دو هزار نفر را کنار بگذاریم، هزار و دویست مورد راوی داریم که آن‌ها ثقه هستند.

اگر ما به استناد آن بخواهیم چهل هزار فروع فقهی «تحریر» اثر «علامه» را بخواهیم استنباط کنیم، چکار کنیم. ما هیچ راهی نداریم!

اگر بخواهیم مقداری زیر پرچم اصول عملیه سینه نزنیم و با «اصالت البرائة» و «قبیح عقاب بلا بیان» و چیزهایی که «دلیل من لا دلیل له» و از باب "گفش کهنه در بیابان نعمت است" ما به سراغ آن‌ها نرویم، ناگزیر هستیم مقداری در مباحث رجالی و روایی بخشی جزئی را رد کنیم.

ما نباید با بدبینی نگاه کنیم و بگوییم اصل اولیه در روایت کذب و فسق است. ما باید قرائنی که مقداری قابل استناد و معقول باشد را انتخاب کنیم.

«مرحوم وحید بهبهانی» حدود سی یا چهل مورد از این قرائن را در کتاب «فوائد الرجالية» خود آورده است. طبق آنچه در ذهن دارم حدود سی و هشت قرینه است که می‌توان از این قرائن وثاقت یا حسن حال راوی یا احتیال روایت را استفاده کرد.

به دلیل اینکه ذهنمان زیاد با مباحث رجالی انس دارد، روحیه بدبینی ما بیشتر از خوش‌بینی ماست. از میان این سی قرینه حدود ده یا دوازده مورد را می‌توان قرینه عقلایی و عمومی شمرد.

می‌توان پانزده روایت از این تعداد را در بعضی از موارد از مراجعه به اصول عملیه ترجیح داد. همچنین ما باید بگوییم به دلیل اینکه حرمت یک حکم وارد نشده است، اصل اولیه اباحه است و بخواهیم با اصالت الاباحه در بیست هزار فروع فقهی برای خودمان درست کنیم.

«مرحوم ملا احمد نراقی (رضوان الله تعالی علیه)» متوفای 1244 هجری هستند. «مرحوم سید بحرالعلوم» متوفای 1212 هجری است و «مرحوم نراقی» متوفای 1244 هجری است.

بعضی از اعداد رُند هستند و زمانی که انسان یک مرتبه شنید برای همیشه در ذهنش می‌ماند.

به عنوان مثال سال وفات «مرحوم خوئی» 1414 هجری است و به دلیل رُند بودن اصلاً از ذهن انسان بیرون نمی‌رود. «مرحوم سید بحرالعلوم» متوفای 1212 هجری است و «مرحوم علامه مجلسی» متوفای 1110 هجری است.

«ملا احمد نراقی» متوفای 1244 هجری هستند. ایشان معمولاً در کتاب «مستند» به جنگ کسانی رفته است که قائل به بدعت هستند و بسیار هم از دست آن‌ها عصبانی هستند.

ایشان می‌نویسند: کسانی که معتقدند بدعت است، حرام است و نباید شهادت ثالثه را گفت اشتباه کردند و دلیلی ندارند و حرف‌هایشان درست نیست. ایشان می‌نویسد:

«أما القول بالتحريم مطلقاً فهو مما لا وجه له أصلاً»

کسانی که معتقد به حرام بودن شهادت ثالثه هستند، این اصلاً هیچ وجهی ندارد.

## «والأصل ینفیه»

اصل اصالت الإباحه هم این حرمت را نفی می‌کند.

ما شک می‌کنیم که آیا گفتن «أشهد أن ولی الله» جایز هست یا جایز نیست. شارع بر حرمت آن دلیل نیاورده به این معنا که از شارع دلیلی نیامده است. بنابراین اصالت الإباحه جایز نیست. اصلاً اینجا جان اصالت الإباحه و جای اجرای عدل نیست.

به طور کلی مسائل شرعیه توقیفی است. اگر ما بخواهیم اصل را هم به آن اضافه کنیم، اصل از آن طرف می‌آید. اصل حرمت بیان شیئی است، الا اینکه از شرع رسیده باشد.

بعضی از فقهای بزرگوار ما یا از این طرف افراط فرمودند و یا از آن طرف افراط کردند. اصل این را نفی می‌کند.

## «وعمومات الحث علی الشهادة بها ترده»

و عمومات روایاتی که داریم تشکیک بر شهادت می‌کند که آن را رد می‌کنیم.

«مرحوم نراقی» چند دلیل می‌آورد و تقاضا دارم عزیزان به این دلایل و مناقشه در دلایل دقت کنند.

دلیل اول این است که اصالت الإباحه که ایشان در اینجا از آن استفاده می‌کند، اصلاً جایش در اینجا نیست. اصلاً برای

فقیه بزرگوار هم چون «مرحوم نراقی» که بخواهد از اصل در اینجا استفاده کند، «لا أصل له»!

دلیل دوم این است که از عموماتی که ما بر شهادت داریم، این هم حرمت را رد می‌کند. آقایانی که می‌گویند حرمت

دارد، اصل شهادت را نمی‌گویند حرمت دارد.



«شیخ صدوق» که می‌گوید مفوضه (لعنهم الله) شهادت ثالثه را ایجاد کردند، در بین آن هم می‌گوید: «لا شك بأنّ علیا أمير المؤمنين حقا»!

کسی در اصل شهادت بر ولایت کسی شکی ندارد. بنابراین دومین فرمایش «مرحوم نراقی» هم ارتباطی به بحث ندارد که آیا عمومات حذف بر شهادت بخواهد در اینجا بیاید، ارتباطی به قضیه ندارد.

تمام کسانی که قائل به حرمت شهادت ثالثه هستند، شبانه روز معتقد به شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین هستند. بحث آن‌ها سر این است که این امر حقی را در داخل اذان هم ممکن است اضافه کنیم یا خیر.

در خاتمیت پیغمبر اکرم شکی نیست. آیا ما می‌توانیم بعد از «أشهد أنّ محمدا رسول الله» بگوییم: «إنّ رسول الله خاتم النبیین»؟! بحث سر این است که آیا خاتمیت را که از قطعیات است می‌توانیم بعد از شهادت بر رسالت اضافه کنیم یا نمی‌توانیم اضافه کنیم!!

فرمایش ایشان که می‌گوید: "عمومات حذف بر شهادت هم تفهیم را برمی‌دارد" هم فرمایش دلنشینی نیست. دلیل سوم این است که می‌گویند:

«ولیس من کیفیتهما اشتراط التوالی وعدم الفصل بین فصولهما حتی یخالفها الشهادة»

وقتی که شرط توالی نیست ما می‌توانیم بین فصول اذان چیزی را اضافه کنیم که منافات با توالی نداشته باشد، بنابراین شهادت ثالثه را هم می‌توان اضافه کرد.

شرط اذان هم این نیست که ما پشت سر تکبیر بگوییم، و وقتی شهادت بر رسالت را گفتیم بلافاصله «حی علی الصلاة، حی علی الصلاة» بگوییم.

ما می‌خواهیم فرمایش این بزرگوار را در اینجا مقداری با نظر نقد بنگریم. حضراتی که معتقدند حرام است، آقایان که نمی‌گویند شهادت ثالثه مبطل اذان است به جهت اینکه بین فصول فاصله می‌اندازد.

«شیخ طوسی» و «شیخ صدوق» و دیگران که گفتند صراحتاً بدعت است، هیچکسی نگفت که شهادت ثالثه مضر بر توالی است. به علاوه ایشان که می‌فرماید:

«ولیس من کیفیتهما اشتراط التوالی»

باید ببینیم «مرحوم نراقی» تا چه حد و حدودی توالی را قبول دارد. به عنوان مثال بنده بعد از شهادتین سوره یاسین یا سوره الرحمن هم بخوانم سپس «حی علی الصلاة» بگویم، زیرا توالی شرط نیست. آقای «نراقی» آیا حاضر هستید این را هم بپذیرید؟

اگر ما آمدیم به صورت قاعده کلی بیان کردیم «ولیس من کیفیتهما اشتراط التوالی»، اگر چنانچه فواصلی که مضر به پیکر اذان نشود مشکلی ندارد.

به عنوان مثال انسان بعد از آن شهادت ثالثه یا چیز دیگری اضافه کند که در عرف به ایشان «یؤذن» بگویند، اما اگر توالی با فاصله کثیر از اطلاق اذان رخ داد قطعاً مبطل است.

بنابراین اینکه شما می‌فرمایید: «ولیس من کیفیتهما اشتراط التوالی» قطعاً اشکال دارد، بلکه در تمام فصول اذان، اقامه، نماز و تشهد شرط توالی عرفی است.

عرفاً اگر چیزی فاصله شود، به طوری که از صدق اطلاق اذان و اقامه بیفتد قطعاً مبطل است و در او هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

ایشان می‌گوید:

«کیف؟! ولا یحرم الکلام اللغو بینها فضلا عن الحق»

بعضی از بزرگواران که مقداری تمایل به اخباری‌گری دارند، زمانی که می‌خواهند استدلال کنند استدلال‌ها مقداری بی‌مایه است. ایشان می‌گویند:

«ولا یحرم الکلام اللغو بینها»

به عنوان مثال شما بعد از «أشهد أن لا إله إلا الله» شروع به حرف زدن کنید و به فرزندان بگویید: وقتی من نماز می‌خوانم مواظب باش غذا نسوزد، بعد از آن تلفن را بردارید و با دیگری حرف بزنید.

این حرف‌ها را می‌توان زد، البته به این کیفیتی که ایشان می‌فرماید را کسی جایز نکرده است. وقتی که شما اذان را شروع می‌کنید، آقایان شرط می‌کنند ولو شرط استحبابی نباشد؛ حتی شما از قبله برنگردید و مطالبی که منافات با اذان نداشته باشد بگویید.

مطالبی که جزو اذکار باشد را می‌توانید بگویید. به عنوان مثال شما بعد از شهادت بر رسالت درود بفرستید، بعد از «أشهد أن لا إله إلا الله» عبارات «جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ مَقَامُهُ» بگویید، بعد از «حی علی خیر العمل» مباحث دیگری را مطرح کنید.

شما باید مطالبی را بگویید که تقریباً جزو متعلقات اذان است و ارتباطی به اذان دارد. به بیان عرفی اضافاتی است که به اذان اضافه می‌کند، به طوری که متناسب با اذان است. به هیچ وجه فقها زیر بار نمی‌روند که ما هر کلام لغوی را بگوییم.

وقتی که شارع ما می‌گوید اذان بگویید، همانند این است که در نماز شما بعد از:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)

ما را به راه راست هدایت فرما.

سوره فاتحه (1): آیه 6

بگویید: «اللهم اهدني بما هديت به محمدا و آل محمد». بعضی از آقایان حتی در داخل سوره حمد دعا را جایز می‌دانند. حق این است که در داخل حمد به نظر ما اشکال دارد، اما بعد از اینکه حمد تمام شد آنجا می‌توان به زبان‌های مختلف دعا کرد و هیچ اشکالی هم ندارد.

تمام فقها بر دعا کردن در انتهای نماز اتفاق نظر دارند، اما در وسط حمد دعا کردن اتفاقی نیست. آقایان در اینجا اشکال می‌کنند. حق هم همین است که وقتی ما حمد می‌خوانیم و شارع مقدس از ما حمد خواسته است، به طوری که عرفاً بگویند حمد خالص خوانده است.

اگر ما فقرات حمد را تکرار کنیم صورت دیگری دارد. به عنوان مثال (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) را یک مرتبه به نیت نماز می‌گوییم و یک مرتبه هم آن را تکرار می‌کنیم.

دومرتبه یا سه مرتبه به قصد دعا تکرار می‌کنیم که آن عرفاً «لا ینصدق علیه» این شخص وسط حمد فاصله انداخت. همانطور که ما داریم که امام سجاد زمانی که به:

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

(پروردگارا!) تنها ترا می‌پرستیم، و تنها از تو یاری می‌جوئیم.

## سوره فاتحه (1): آیه 5

می‌رسیدند، هفتاد بار تکرار می‌کردند. تکرار فقرات حمد به قصد دعا اشکالی ندارد، اما ظاهراً دعا به غیر از لسان عربی در وسط حمد اشکال دارد، اما بعد از حمد اشکالی ندارد و بعد از سوره کاملاً آزاد است که ایشان هر عبارتی را بیاورد. بنابراین اینکه ایشان فرمودند:

«ولا يحرم الكلام اللغو بينها فضلاً عن الحق»

این را هم به اطلاقه نمی‌توانیم فرماییم «مرحوم نراقی» را بپذیریم. ایشان سپس می‌گوید:

«وتوهم الجاهل الجزئية غير صالح لإثبات الحرمة»

توهم جاهلی که به قصد جزئیت بگوید صلاحیت اثبات حرمت ندارد.

اگر ما شهادت ثالثه را گفتیم، شاید عوام الناس تصور کنند که شهادت ثالثه از اجزاء اصلیه اذان است. مردم می‌پندارند وقتی یک روحانی که اذان می‌گوید شهادت ثالثه را آورد، جزو اذان است. بنابراین عوام هم به قصد جزئیت می‌گویند. در اینجا بحث ما توهم جاهل نیست. آقایان مخصوصاً «مرحوم کاشف الغطاء» که خیلی روی این قضیه پافشاری داشت که می‌فرماید:

«يقول أفضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ونحوها كان أولى وابعده عن توهم الأعوام انه من فصول الاذان»

کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط.ق)، نویسنده: الشيخ جعفر كاشف الغطاء، ج 1، ص 227، باب المقام

الثاني في الافعال الخارجة وهي أمور

تعبیر ایشان این نیست به دلیل اینکه عوام توهم می‌کنند نشر حرمت می‌کند، بلکه می‌گویند: گفتن ما باعث می‌شود یک سنت خلاف سنت پیغمبر اکرم در اذان ایجاد شود.

«وَمِنْ اسْتَنْ بِسُنَّةِ سَيِّئَةٍ فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج 2، ص 24، ح 75

اگر کسی به قصد جزئیت بگوید، این قطعاً بدعت است و حرمت دارد. عمل ما باعث می‌شود که در جامعه بدعتی درست شود به طوری که افراد تصور کنند رسول الله این عمل را فرموده است و این عمل جزو شریعت است.

اضافه بر این ما خدمت جناب «مرحوم نراقی» عرض می‌کنیم که اینجا بحث توهم عوام نیست.

امروزه یک سری از معاندین با شیعه عناد دارند و به دنبال نقطه ضعف و نقاط ضربه‌پذیر شیعه می‌گردند. این افراد به دنبال این هستند که نقطه ضعفی از ما گیر بیاورند به طوری که ما هیچ مدرک شرعی نداشته باشیم و ما را زیر سؤال ببرند.

ممکن است از ما پرسیده شود شما که «أشهد أن علياً ولي الله» می‌گویید، آیا تابع اهل بیت (علیهم السلام) هستید یا خیر؟! امام صادق در اذان به کدام دلیل و روایت و حدیث «أشهد أن علياً ولي الله» می‌فرمودند؟ تنها بحث توهم العوام نیست!

بنابراین فرمایشات «مرحوم نراقی (رضوان الله تعالی علیه)» چنین است. جالب اینجاست که ایشان در ادامه می‌نویسد:

«بل التقصير على الجاهل حيث لم يتعلم»

اگر عوام تصور می‌کند که جزء اذان است و می‌گوید عمل من باعث می‌شود به من گناه نیست، زیرا من به قصد جزئیت نمی‌گویم.

کسی که تصور می‌کند مشکل عوام است، زیرا نیامده است مسائل شرعی خود را یاد بگیرد و بفهمد که شهادت ثالثه جزو اذان هست یا جزو اذان نیست. ایشان سپس می‌نویسد:

«بل وكذا التحريم مع اعتقاد المشروعية، إذ لا يتصور اعتقاد إلا مع دليل»

اگر عوام هم تصور می‌کنند که این جزو اذان هست، از عمل ما استفاده می‌کند و تصور می‌کند که عمل ما مثبت شرعی است و آن را اسوه و الگو قرار می‌دهد و شهادت ثالثه را بیان می‌کند و آن هیچ اشکالی ندارد.

«ومعه لا إثم»

اگر از عوام هم سؤال کنید دلیل می‌آورند که روحانی ما شهادت ثالثه می‌گوید.

فردای قیامت از عوام به همین اندازه می‌پذیرند و بیش از این از عوام نمی‌خواهند که کتب شیعه را باز کند و ببینند که از امام صادق روایتی آمده است، روایت صحیح هست یا خیر.

«إذ لا تكليف فوق العلم»

از عوام همان اندازه‌ای که شعورشان می‌رسد تکلیف می‌خواهند.

مستند الشيعة، نویسنده: المحقق النراقي، ج 4، ص 486، باب تخصيصه بالإجماع القطعي والأخبار

ایشان به قائلین به تحریم حمله کرده است. حرف ایشان کاملاً منطقی است و در او هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

ما ادله‌ای آوردیم که شیعه و اهل سنت اگر قائل به تسامح در ادله سنن هستیم به قصد جزئیت هیچ اشکالی ندارد.

روایت «مراغی مصری» از «ابوذر» و «سلمان» ولو روایت مرسل هست، اما به دلیل اینکه بحث استحباب و سنن است استدلال دیگری کنیم. ما می‌توانیم از این به قرینه بعضی از روایات دیگری که داریم:

«وعن الصادق علیه السلام من قال لا اله الا الله محمد رسول الله فليقل على أمير المؤمنين عليه السلام»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هرکسی «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» را بگوید، بعد از آن باید بگوید «علی أمير المؤمنين».

کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، نویسنده: الشیخ جعفر کاشف الغطاء، ج 1، ص 228، باب الأول فی اعداد

الفرائض الفرض الاصلی

می‌توانیم حتی به قصد جزئیت هم بگوییم اگر تسامح در ادله سنن را در جای دیگر عمل می‌کنیم، اینجا هیچ اشکالی به این قضیه نداریم.

این بحث جداست، اما اینکه ما بیاییم مباحث را روی میز فقاقت بگذاریم و اینطور حمله کنیم و دلیلمان متقن نباشد از ساحت «مرحوم نراقی» با تمام قداست و مقام منیعی که دارند پوزش می‌طلبیم.

شاید مقام علمی و فضل و تقوایی این بزرگوار در حدی باشد که عقل ما به آنجا نرسد، اما ما در مباحث علمی به مقامات علمی حضرات هیچ نگاهی نمی‌کنیم. ما به گفتار و دلیل آقایان نگاه می‌کنیم؛ «نحن ابناء الدلیل»!

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته